

علوم انسانی در صبغه اسلامی

متن حاضر حاصل دیدار و گفتگوی حجت‌الاسلام دکتر احمدی و برخی مسئولان سازمان سمت و نیز مؤسسه دارالعرفان با حضرت آیت‌الله العظمی جوادی آملی است که در طی آن آیت‌الله جوادی آملی ضمن تشریح امکان تقویت بیشتر مفاهیم و اصول اسلام در همه علوم (در اقسام سه گانه آن)، بر اهمیت نقش فلسفه به عنوان عامل تعیین کننده دیدگاه الهی علوم تأکید کردند. ایشان درباره تحقیق و تدوین کتاب جامعی درباره عرفان اسلامی از نظر اهل بیت (علیهم‌السلام) که قرار است دو مؤسسه با مشارکت همدیگر انجام دهند، فرمودند: اهمیت نقش معرفت شهودی و علم حضوری در مقابل معرفت عقلی و تجربی و تبیین مراتب توحید و تفکیک مقام ذات از صفات بر اساس کتاب توحید صدوق و نهج‌البلاغه و دعای عرفه و دیگر منابع اصیل اهل بیت (علیهم‌السلام) و استفاده از حکمت متعالیه به عنوان ترجمانی مناسب برای تشریح مباحث عرفانی، اصول مهمی است که باید در تدوین این اثر به آن توجه شود.

آقای دکتر احمدی: سازمان سمت، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهی است و کتاب درسی و مبنایی را تدوین می‌کند. مقام معظم رهبری وقتی رئیس شورا بودند این مسئولیت را برعهده ما نهادند و سازمان کار خود را از نیمه دوم سال 1364 شروع کرد و تا به حال حدود 1425 عنوان کتاب درسی و مبنایی در تیراژ حدود 28 میلیون نسخه منتشر کرده است و کتابهای فراوانی هم به کشور افغانستان فرستاده که کتاب دانشگاهی آنجا شده است. خوشحالیم که در خدمت شما هستیم؛ البته در حال حاضر برای کشورهای خارجی کارهای اساسی و مبنایی تهیه می‌کنیم که انشاءالله کتابهای ترجمه شده ما به کشورهای مختلف فرستاده شود و گفتیم یک عرفان اهل بیت تهیه شود.

سخن در این بود که با این همه عرفانهای کذایی مثل هندوئیسم و بودیسم و فلان و بهمان واقعاً جای یک عرفان اصیل شیعی خالی است. عرفانی برگرفته از آیات، روایات،

دعاها و مناجاتهایی مثل مناجات خمسه عشر و مناجات شعبانیه، نماز شب و دعای عرفه حضرت امام حسین (ع) و دعاها ی گوناگونی که سرتاسر عرفان است. انشاء الله کتابی یک یا دو جلدی به صورت جامع و پاکیزه تدوین شده، منتشر شود که اقدام بسیار مؤثری است. در این بین متوجه شدیم حجة الاسلام و المسلمین آقای انصاریان در مؤسسه دارالعرفان نیز در پی تألیف چنین کتابی هستند که جهت هم‌افزایی بیشتر و پرهیز از موازی کاری قرار شد کار به صورت مشترک انجام شود؛ از این رو با دوستان دارالعرفان برای استفاده از بهره‌مندی حضرت‌عالی خدمت رسیدیم.

آقای دکتر جوادی: همان طور که در حوزه عرفان اهل‌بیت دیدگاه‌های خیلی متفاوتی هست، از نفی مطلق گرفته تا اثبات مطلق، و الان به نظر می‌رسد که خیلی از کارهای صورت گرفته تقلیدی است تا تطبیقی، از تعاریف گرفته می‌شود و بعد هم در همان حد تطبیق می‌شود بدون اینکه امتیازات و نکات برتر بیانات اهل‌بیت برجسته و تدوین شود، این است که به نظر رسید بی‌گدار به آب نزنیم. خدمت جناب‌عالی (جوادی آملی) رسیدیم تا از نکات محوری و اساسی مورد نظر حضرت‌عالی استفاده کنیم و دچار این افراط و تفریط نشویم. آیا واقعاً اهل‌بیت نفی مطلق می‌کردند و به هیچ‌وجه عرفان نداشتند و یا اینکه در مجموعه تعالیم اهل‌بیت بخشی هم به عرفان مربوط می‌شود و البته شاید محوری‌ترین بحث در مجموعه بحث‌های اهل‌بیت، بحث عرفان باشد.

این بحث به علت ظرافتها و پیچیدگی‌های خاص خود باید به صورت حساب شده و روشن به اجتماع عرضه شود. مناسب است کتاب توضیح‌المسائل فقهی که در اختیار همه مردم هست یک شبه توضیح‌المسائل عرفانی هم داشته باشیم که مسائل و بحث‌های عرفانی را از ابتدا تا انتها با نظم روشنی تدوین نماید.

باید از تدوین اصل طرح ابتدا دیدگاه‌های مختلف جمع و دسته‌بندی شود و بر اساس این مجموعه‌ای که جمع‌بندی شد، کتاب یک یا چند جلدی نوشته شود. نظر سازمان مطالعه و تدوین (سمت) این است که از این مجموعه چند جلدی یک کتاب 200 صفحه‌ای به عنوان کتاب درسی تولید شود؛ در این زمینه از رهنمودهای حضرت‌عالی بهره‌مند می‌شویم.

آیت‌الله العظمی جوادی آملی: بنده هم متقابلاً مقدم شما را گرامی می‌دارم و از زیارت شما و همچنین همراهان شما بسیار خوشحال شدم. گزارشی که از سازمان سمت

ارائه فرمودید، نشر چند ملیون جلد کتاب که مصرف خارجی و داخلی داشت و دارد بسیار امید بخش است که امیدوارم خداوند سبحان این سعی شما و همکاران محترم را به احسن وجه بپذیرد و توفیق خدمات برتر و بهتر به همکاران شما و حضرتعالی (دکتر احمدی) مرحمت فرماید. عصاره فرمایشهای شما بخشی مربوط به سازمان سمت و علوم اسلامی است و بخشی هم مربوط به عرفان شیعی؛ اما در بخش اول که با بخش دوم یک مقدار مشترکاتی دارد، ما اگر اصل اسلام را درست ارزیابی کنیم همه علوم صبغه اسلامی بودنشان مشخص می شود؛ قهراً اسلام در همان قرآن و عترت خلاصه خواهد شد. نه تنها عرفان شیعی می شود، بلکه فیزیک و شیمی هم فیزیک و شیمی شیعی می شود و ریاضی هم ریاضی شیعی می شود، برای اینکه اگر به قرآن و عترت رسیدیم و قائل به جدایی اینها نشدیم و نگفتیم حسبنا کتاب الله قهراً تا آخرش شیعی می شود؛ منتهی مصلحت این است که ما از کلمه اسلام نگذریم و اسلام راستین هم همین اسلام اهل بیت است. بنده یادم هست در این هفته وحدت - آن سالها که حالمان مساعد بود - در یکی از سخنرانیها سخن از این بود که اسلام این چنین گفت، از وجود مبارک امام باقر (ع) نقل می کردیم، اسلام چنین گفت از وجود مبارک امام صادق (ع) نقل می کردیم. یکی از آقایان اهل سنت گفت، این همه اش می گوید اسلام، ولی لم يتحدث عن سيدنا عمر، همه اش از امام باقر و امام صادق (ع) نقل می کند. در واقع هر گاه سخن از اسلام می گوئیم؛ یعنی همان اهل بیت. بنابراین، اگر روشن بشود که آن معارف با قرآن و عترت می آیند و دو شعبه نمی شوند و یک روح است در دو بدن، نه تنها عرفان می شود عرفان شیعی، بلکه علوم دیگر هم می شود علوم شیعی. بیان ذالک این است که ما در اسلامی کردن علوم همچنین علوم انسانی یا خصوص عرفان که محل بحث است توقع داشته باشیم که نظیر روایت صحیحه حماد آن طوری که دستور نماز خواندن به ما دادند آن طور هم دستور زمین شناسی و معدن کاوی را بدهند؛ این یک توقع نابجایی است.

ما سه بخش علوم اسلامی داریم: یک علم اسلامی تعبّدی محض است که آغاز و انجامش را خود شارع می گوید؛ مثل همان صحیحه حماد که حضرت فرمود وقتی نماز می خوانی اذان این است و اقامه این، بعد از طهارت، حمد و سوره این است - رکوع این است - سجود این است با ذکرش، تشهد این است با ذکرش تا می رسد به سلام و ذکرش، که چون این یک روایت طولانی است می گویند «صحیحه حماد الطویل» و این یک جور علم اسلامی است که تعبّدی محض است.

بخش دوم علمی است که براساس علینا القاء الاصول و علیکم التفریح استوار است، نظیر قاعده لاتنقض که یک سطر است، یک سطر یعنی یک سطر! اما حداقل 60 جلد کتاب از آن درآمده است با حذف مکررات. یعنی اینکه اگر شما قاعده استصحاب را از قدما تا متأخرین ارزیابی کنید، می بینید 60 جلد کتاب از همین یک خط نوشته شده است. سیدنا الاستاد مرحوم امام مقرران فراوانی داشته اند. مرحوم آقای خویی مقرران فراوانی داشته اند. 5 یا 6 نفر تقریرات استصحاب نوشته اند اگر با حذف مکررات برای هر کدام از این بزرگواران یک جلد حساب کنیم علمای نجف و قم و حوزه های دیگر درباره یک سطر لاتنقض یقین بالشک 60-70 جلد کتاب نوشته اند، معنای یقین چیست؟ شک چیست؟ وحدت قضیتین چیست؟ شک در مقتضی چیست؟ استصحاب تعلیقی چیست؟ اینها که توی روایت نیست و در آیه هم نیست. مطلب اساسی این است که عقل در برابر نقل است نه در برابر شرع. وقتی عقل را پایین آوردیم و ذیل شرع در کنار نقل قرار دادیم، می گوئیم همان طوری که روایت حجت شرعی است، عقل هم حجت شرعی است. منتهی روایت را دو فن شریف رجال و درایه ارزیابی می کنند و عقل را فن منطق ارزیابی می کند. اگر مغالطات کنار برود برهان ایجاد می شود، عقل برهانی در کنار نقل، هر دو حجت شرعی هستند. عقل در برابر وحی نیست، عقل در برابر شرع نیست، عقل در برابر نقل است. خوب، بحث شک در مقتضی چرا اسلامی است؟ چون شیخ انصاری و آخوند خراسانی گفته اند می شود اسلامی؟ یا چون نجف و قم گفته اند می شود اسلامی؟ و یا نه چون «عقل» گفته است می شود اسلامی؟ بنابراین، این 60 جلد کتاب را از یک سطر درآورده اند، و این است قسم دوم. از این قسم دوم علوم فراوانی می توانیم داشته باشیم. درباره استصحاب بیش از یک خط نداریم، اما درباره هواشناسی و پیدایش باد و باران چندین آیه و روایت هست که نسیمی از دور می وزد و بعد کم کم تند می شود، باد و این ابر را تولید می کند بعد تلقیح می کند و این ابرهای تلقیح شده باردار می شود و وقتی باردار شد خدا برای اینها رحم درست می کند تا اینها شلنگی نبارد و غربالی بریزد، فتری الودق یخرج من خلاله اگر این ابر زایمان دارد بعد از رحم سازی زایمان دارد که شلنگی نبارد و همه جا را خراب نکند و قطره قطره ببارد. این آیات چندین برابر لاتنقض است.

حالا کی گفته که بحث در نجف این علم را اسلامی می کند و بحث در دانشگاهها اسلامی نمی کند؟ مشکل این است که اینها اسلامی حرف زدند و قانونی فکر کردند. گفتند که اینها بشری است. آن ملعون (قارون) هم غیر این نگفت، گفت انما اوتیته علم من

عندی. خوب، اگر کسی خود را مالک و صاحب عقل بداند و بگوید این مال من است اینها حرف قانونی است. می گوید من خودم درک کردم. خیر، اگر بشر را می خواهی به آیه الم یک نطفة من منی یمنی نگاه کن؛ بشر این است. آنکه علم الانسان ما لم یعلم است، التي فطر الناس علیها است آنکه فالهمها فجورها و تقویها است. این چراغ قوی غنی را خدا اینجا روشن کرده، یک چراغ به دست نقل داده و یک چراغ را به دست عقل داده و یک عده را هم فرستاده فتیله آن را بالا بکشند؛ لیثروالهم دفائن العقول. خوب این چراغ را او داده و نفت را او داده شعله اش را هم او بالا برده، خوب تو چی داری؟ از زمین شناسی تا مسئله کشف مریخ، مطلبی نیست که انسان بفهمد الا و هو حجة شرعیة.

آیا کسی می تواند بگوید که من خودم کشف کردم می توانم برابر او عمل بکنم؟ یا نه وقتی تو کشف کردی فهمیدی موظفی طبق این عمل کنی؟ آیا می شود گفت که علم تجربی حجت بشری است؟ یا نه حجت شرعی است؟ اگر حجت شرعی است معلوم می شود که او داده است. می شود این حرف را زد که من خودم علم زبرداری را یا سفینه فضایی را کشف کردم و خودم مختارم هر جور تعریف بکنم؟ یا نه اگر دیدی اینجا شاسی را فشار بدهی آسیب می رسد، این حرام است. ناگزیر باید طوری حرکت کنی که به صلاح باشد این می شود واجب آن می شود حرام. بنابراین، قسم دوم علم ما این است که بر اساس علینا القاء الاصول و علیکم التفریح که دو تا روایت نورانی است، مرحوم صاحب وسایل در کتاب قضا یکی را از وجود مبارک امام صادق (ع) نقل کرده و یکی را از وجود مبارک امام رضا (ع).

فرمود شما باید اجتهاد کنید. ما که همه این جزئیات را نباید برای شما بگوییم. الان از اول تا آخر اصول دو آیه هست؛ آن هم برای ردع (منع) کردن. علم اصول ما علم اسلامی است؛ اینکه علم اصول اسلامی که مسلم است. اگر کسی در تمام مدت عمر قرآن را ندیده باشد، می تواند جلد اول کفایه را بخواند و مجتهد مطلق باشد؛ واقعاً قرآن را ندیده باشد، فقط کافی است مسلمان و معتقد به قرآن باشد. از اول تا آخر و از آخر تا اول کفایه مطلبی نیست که به قرآن تکیه بکند. وضع الفاظ چیست؟ مشتقات چیست؟ ترادف چیست؟ اشتقاق چیست؟ مشتق بسیط است یا مرکب؟ اوامر مفید و خوب است یا استجاب؟ مفهوم و منطوق چیست؟ مطلق و مقید چیست؟ مجمل و مبین چیست؟ اینها که در قرآن نیست. این مسائل با بنای عقلا حل می شود؛ اینها هم قبل از اسلام و هم بعد از اسلام بوده؛ در بعد از

اسلام هم در حوزه مسلمین و هم در حوزه غیر مسلمین هست. اگر کسی در تمام مدت عمر قرآن را ندیده باشد می‌تواند در اصول مجتهد مطلق و مسلم باشد. الان مسلمانهای زیادی هستند که قرآن را ندیده‌اند ولی مسلمان شده‌اند. در کشورهای تابع شوروی در این هفتاد سال اگر در مجلس ختم برای مرده‌هایشان یک صفحه قرآن می‌آوردند مثل یک کیلو هروئین حکمشان اعدام بود. قرآن را ندیده بودند. قرآن چاپ نمی‌شد ولی خوب مسلمان بودند.

بنابراین، علم اصول یک علم اسلامی است، در این حرفی نیست. رهبر این علم چیست؟ عقل (1) بنای عقلا این است و (2) شارع مقدس ردع (منع) نکرده است. این دلیل ما در این مباحث است. باید عام را بر خاص و مطلق را بر مقید حمل کنیم. مگر آیه داریم یا روایت؟ مفهوم داریم، منطوق داریم؛ اینها یک علمی نیست که آیه یا روایت داشته باشد. بنای عقلاست از یک سو و عدم ردع شارع است از سوی دیگر. شارع به همین اکتفا کرده است. این قسم دوم علوم اسلامی است که از این قسم علوم، در زمان شناسی و زمین شناسی، در آسمان شناسی و کهکشان شناسی از اینها فراوان داریم که قبلاً شمس و قمر چه بود بعد به چه صورت درآمد. ثم استوی الی السماء و هی دخان یک مشت دود بود، یک مشت گاز بود. این آیات چندین برابر لاتنقض است؛ چندین برابر حدیث رفع (رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تَسْعَةَ ...) است.

قسم سوم - و هو المهم - که عمیق‌ترین علم اسلامی است. لابد مستحضرید یک کتاب چاپ شده با عنوان علم دینی که گزارش یک همایش در مالزی است، مسؤل همایش در مراسم افتتاحیه اول با طنز شروع کرد بعد یک نتیجه تلخ گرفت. اول خندید و خندان بعد نتیجه تلخ گرفت. گفت آقایان من با یک طنز شروع می‌کنم: (1) ما دوچرخه اسلامی و غیر اسلامی داریم؟ خندید و خندان؛ (2) دوچرخه سواری اسلامی و غیر اسلامی داریم؟ خندید و خندان؛ (3) دوچرخه سوار یا مسلمان است یا غیر مسلمان. حالا از صنعت به طبیعت می‌رویم و نتیجه می‌گیریم. (1) زمین شناسی اسلامی و غیر اسلامی ندارد، (2) زمین شناسی و غیر اسلامی نداریم، (3) زمین شناسی یا مسلمان است یا کافر. همه کف زدند، خندیدند و خندانند و برای همه به عنوان بین الغی گذشت که علم اسلامی لغو است. زمین شناسی اسلامی لغو است. علم که اسلامی و غیر اسلامی ندارد، علم سکولار است. این خلاصه آن همایش است. اما صدر و ساقه این کار مغلطه بود. صنعت چیزی نیست جز مونتاژ طبیعت، در صنعت یک کسی که تلویزیون، رادیو، یخچال، اتومبیل و هواپیما

می‌سازد، عناصر جهان خلقت را که خدا خلق کرده جمع و جور می‌کند و ربط می‌دهد می‌شود اتومبیل و یا هواپیما. پس صنعت حرفی برای گفتن ندارد، به طبیعت برمی‌گردد. اما طبیعت غارت شده خلقت است ما چیزی به نام طبیعت نداریم. طبیعت فریه است و غارت است و دروغ، آنچه داریم خلقت است. فلسفه که جهان‌بینی است، می‌گوید: جهان خلقت است، زمان خلقت است، زمین خلقت است و آسمان خلقت است. پس طبیعت غارت شده است و به جای خلقت آمده است. طبیعت را دور بیندازید و خلقت را بیاورید، آیا خلقت‌شناسی غیر اسلامی داریم؟ یا فقط اسلامی است؟ معلوم است که فقط و فقط اسلامی است انما العلم اسلامی. در حوزه درس تفسیر قرآن ما اسلامی است، برای اینکه می‌گوییم خدا چنین گفت و خدا چنان گفت. آنان که در دانشگاه درس می‌دهند، بگویند خدا چنین کرد، خدا چنان کرد، آن وقت اگر اسلامی تر نباشد، حتماً مثل ما اسلامی است. او دارد فعل خدا را شرح می‌دهد، ما داریم قول و گفتار خدا را شرح می‌دهیم. ما که قول خدا را شرح می‌دهیم می‌شود اسلامی، او که فعل خدا را شرح می‌دهد اسلامی نیست؟ مشکل این است که آنها خلقت طیب و طاهر را بیرون کردند و طبیعت هیچ و پوچ را به جای آن نشانند بعد گفتند علم سکولار است. الان اگر معاذالله کسی بیاید و انزل و نزل و الله را از قرآن بردارد می‌شود کتاب عربی و تفسیر این کتاب دیگر اسلامی نیست. شما آمدید عالم خلقت را تکه تکه و مثله کردید هُو الاول را برداشتید و هُو الاخر را هم برداشتید و نام خدا را از آن حذف کردید شده طبیعت و زمین، زمین لخت بله اسلامی نیست. اگر معاذالله کسی بیاید و انزل و نزل و الله را از قرآن بردارد، این هم می‌شود کتاب عربی، می‌شود همان قوانین عربی جاهلی، می‌شود سبجه معلقه، و دیگر اسلامی نیست. بنابراین، برای اسلامی شدن همه علوم - نه فقط علوم انسانی - توجه به خلقت اساس کار است؛ در این صورت علم غیر اسلامی نداریم خلقت‌شناسی است و خلقت‌شناسی فقط و فقط اسلامی است چون آن عالم در هر لحظه می‌گوید خدا چنین کرد، خدا چنان کرد.

مطلب بعدی آن است که اگر گفتند فلسفه ریاست علوم رابه عهده دارد و اگر به مرحوم بوعلی و امثال بوعلی، شیخ‌الرئیس گفتند ریاست علوم به این معنا نیست که موضوعات علوم را اثبات می‌کند - اگرچه موضوعات علوم را هم اثبات می‌کند - ریاست در این نیست که مبادی و مبانی بسیاری از علوم را تأمین می‌کند - گرچه این کار را هم می‌کند - ریاست فلسفه در این است که اسلامی بودن علوم را تأمین می‌کند، تبیین می‌کند که چه علمی اسلامی است و چه علمی اسلامی نیست. بیان ذلک این است که همه علوم

که الان در دنیا رایج هستند یا الحادی محض هستند و یا الهی محض. ما علم سکولار یعنی بی تفاوت نداریم چرا؟ برای اینکه الهی بودن یا الحادی بودن علوم را خود علوم تأمین نمی کنند همچنان که موضوعات علوم را خود علوم تأمین نمی کنند بلکه فلسفه تعیین می کند؛ از زمین شناسی نمی شود سؤال کرد آیا زمین شناسی الهی است یا الحادی؟ همچنان که از زمین شناسی نمی شود سؤال کرد خدا هست یا نیست؟ او اگر بگوید خدا هست می گوئیم به تو چه؟ و بگوید خدا نیست می گوئیم به تو چه؟ و بگوید من شک دارم می گوئیم به تو چه؟ تو حق شک را هم نداری. مثل این که یک باسکولی که برای وزن کردن کامیونها ساخته شده، بخواهد وزن سلسله جبال البرز را اثبات کند می گوئیم به تو چه و بخواهد نفی کند می گوئیم به تو چه و بخواهد شک کند هم همین طور، حق شک را هم ندارد چون کارش این نیست؛ کارش فقط کشیدن کامیون است. یک زمین شناس که نمی تواند درباره اینکه در عالم چه کسی هست و چه کسی نیست بحث کند، او فقط می تواند علم خودش را بحث کند. آیا جهان آغازی دارد یا ندارد؟ خدایی دارد یا ندارد؟ هیچ کدام از اینها مال او نیست. بگوید هست بی راهه رفته بگوید نیست بی راهه رفته. بگوید من شک دارم هم بی راهه رفته. او می تواند فقط درباره زمین بحث کند نه درباره جهان، این فقط کار فلسفه است.

فلسفه در بدو پیدایش بی تفاوت است، یعنی نمی داند خدایی هست یا نیست؟ حدوداً سکولار است. بقاءاً یا الهی است یا الحادی. او بحث می کند، اگر معاذالله کج راه رفت و گفت خدایی نیست خودش را الحادی می کند و همه علوم هم الحادی می شوند، و اگر انشاءالله به راه رفت و گفت خدا هست خودش را الهی می کند و همه علوم را هم الهی می کند، یعنی هیچ علمی نیست که به علت و معلول تکیه نکند. اما علت و معلوم را فلسفه تنظیم می کند، فلسفه علت العلل را الله می داند و غایة الغایات را هم الله می داند. اگر آغاز و انجام سلسله علل به الله برمی گردد خودش می شود الهی و علوم دیگر هم می شوند الهی. اگر فلسفه ریاست علوم را به عهده دارد برای آن است که اسلامی کردن همه علوم با فلسفه است همان طور که اگر بی راهه هم برود الحادی کردن همه علوم به عهده فلسفه است. آنهایی که فلسفه ماده دارند می گویند در جهان خبری نیست؛ بنابراین، زمین شناسی می شود الحادی، فیزیک می شود الحادی، ریاضی می شود الحادی. خوب اگر حالا فلسفه آمده و گفته جهان خلقت است چه علوم تجربی و چه علوم نیمه تجربی مثل ریاضی، چه علوم

تجربیدی محض مثل فلسفه و کلام، چه علوم شهودی مثل عرفان می‌شود اسلامی. تجربی و نیمه تجربی و تجربیدی و شهودی همه می‌شود اسلامی. در جهان حقیقتی هست و مشاهده آن حقیقت می‌شود عرفان و بحث علمی درباره آن جهان می‌شود فلسفه و کلام؛ بحث مقطعی اشیاء هم می‌شود فیزیک و شیمی و ریاضی. همه این چهار رشته علوم - عرفان، فلسفه و کلام، ریاضی و علوم تجربی - زیر پوشش فلسفه قرار می‌گیرد و می‌شود الهی.

اما درباره عرفان: اگر بخواهیم یک عرفانی داشته باشیم که به کشورهای دیگر برود و هنری کربن و امثال او بپذیرند باید از توحید شروع کنیم و توحید هم غیر از منازل السائرین یا چیزهایی است که خواجه عبدالله انصاری نوشته و ملا عبدالرزاق شرح داده است. زهد چیست؟ قناعت چیست؟ رضا چیست؟ و تسلیم چیست؟ اینها توحید عملی است. اساس عرفان روی «توحید» است. روی وحدت شخصی وجود است و یا روی وحدت شهود است. حداکثر اینها می‌گویند: «رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند»، این می‌شود وحدت شهود نه وحدت وجود. اگر غرب بپذیرد باید روی توحید مرحوم صدوق کار جلدی بشود، یعنی یک دوره خوب بررسی شود؛ توحید صدوق خیلی می‌تواند مفید باشد. اصل معرفت عرفانی شهود است و باید ثابت شود که شهود حق است. مثال متصل داریم که درست نیست، مثال منفصل داریم که درست است، عقل منفصل داریم که درست است، علم حضوری داریم درست است. باید مشخص شود که ما با علم حضوری کار داریم نه با علم حصولی، با شهود کار داریم و نه با مفهوم و مانند آن. این معرفت عرفانی است که به تجربه و تجرید و تحلیل بر نمی‌گردد. مشهودات مآلله، اسماء حسنی و صفات علیا و افعال او است، همان توحیدی که ما سه بار بعد از نماز می‌گوییم لا اله الا الله وحده وحده این تکرار که نیست وحده اسماً، وحده و صفماً، وحده فعلاً، سه مرحله توحید است.

مناسب است از کتاب توحید مرحوم صدوق و امثال کلینی و با کمک و برکت روایات - ولو اینکه نامی از اینها نیاید - و با استمداد از نوشته‌های مرحوم سید حیدر آملی - که یک عرفان شیعی خالص است - توحید تبیین و روشن شود و دشواریهای مطالب عرفانی اصلاً طرح نشود و مباحث به صورت لغزنده طرح نشود که مقام ذات با مقام فعل خلط شود و اعلام شود کجا منطقه ممنوعه است که دو فصل است. جناب محی‌الدین عبارتی دارد و مرحوم علامه طباطبایی هم دارد و امام هم بالصرحه دارد می‌گوید منطقه ذات نه معبود پیغمبر است، نه مشهود پیغمبر و نه مقصود پیغمبر است. آن طور که در

کتابهای بعدی تبیین شده، برای اینکه او حقیقتی است هم بسیط و هم نامتناهی. اگرچه ما الان برای قانع کردن افرادی که از ما سؤال می‌کنند می‌گوییم هر کسی خدا را به اندازه خود خواهد شناخت و این شعر را هم می‌خوانیم:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

این برای توده مردم خوب است اما وقتی بحث علمی شد باید جایش مشخص شود که این حرف جایش کجاست. این حقیقت 1) بسیط است و 2) نامتناهی است. اولش عین آخر است؛ نظیر اقیانوس نامتناهی نیست. این شعر درباره اقیانوس نامتناهی درست است که اگر کسی نتواند همه آب دریا را بکشد به اندازه تشنگی می‌تواند آب بگیرد. یک قلدح بردارد برای اینکه اول اقیانوس غیر از آخر آن است، سطح آن غیر از عمق آن است، شمال آن غیر از جنوب آن است، شرق آن غیر از غرب آن است، تجزیه‌پذیر است و الا اگر اقیانوسی داشته باشیم نامتناهی که اول و آخر، شرق و غرب، شمال و جنوب و سطح و عمق آن عین هم باشد یا همه یا هیچ و چون همه محال است، پس هیچ و هیچ یعنی هیچ.

ما باید حواسمان جمع باشد که آن منطقه منطقه ممنوعه است بالقول المطلق. امام با صراحت می‌فرمایند هیچ پیغمبری به او (مقام ذات) نمی‌رسد مشهود، معبود، و مقصود هیچ پیامبری نیست، لایدر که احد این است. محی‌الدین در فتوحات از فقها به خاطر جلوگیری از ورود به این بحث تشکر می‌کند. البته می‌گوید بهتر است در این راه افراط و تفریط نشود. اینکه می‌بینید مفسده برپا شد برای اینکه از منطقه ممنوعه جدا نشد. خداوند علامه طباطبایی را رحمت کند که مکرر در المیزان گفته آنجا جای کسی نیست. امام، امام‌گونه فتوا داد که احدی از انبیا آنجا نمی‌رسند. حواست جمع باشد ما با اسماء و صفات سر و کار داریم، ما با وجه‌الله کار داریم. وجه‌الله فیض خداست. اکتناه صفات ذات، هم عین ذات است و به آن دسترسی نداریم. خوب اینکه می‌گویند هر کسی خدا را به اندازه خودش می‌شناسد، این حرف، حق است. این حرف حق را جناب صدرالدین قونوی ملاترین شاگرد ابن عربی خوب روشن کرده است.

صدرالدین می‌گوید پیامبر با هر کس سخن می‌گفت تمام‌رخ به او نگاه می‌کرد. الان شما به این مصاحبه‌ها نگاه کنید می‌بینید که یک عده حواسشان به دوربین است این ادب اسلامی نیست. چرا دوربین را نگاه می‌کنی؟ مخاطب را نگاه کن، او خلقت الله است. و خدا اگر بخواهد چیزی بدهد تمام‌رخ می‌دهد، نیم‌رخ نمی‌دهد همان که آن بزرگوار گفت:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

خوب اگر این است پس اینکه می گویند هر کسی خدا را به اندازه خودش می شناسد چیست؟ صدرالدین می گوید خداوند اول آینه آفرید، سراسر آینه آفرید. آینه های گوناگون آفرید، می گوید این اولین کار خداست. آسمان آینه حق است، زمین آینه حق است؛ همه مرآت حق هستند، هم مرآت هستند و هم مرآیی و هم مرآیا. خوب: 1) سراسر عالم آینه حق است، 2) او با تمام اسماء در این آینه ها جلوه کرد، 3) این آینه کوچک به اندازه خودش خدا را نشان می دهد. اینجا (مرحله سوم) جای اندازه گیری است، نه آنجا کسی برود بالا پیش خدا و خدا را به اندازه خودش بشناسد. معنا ندارد آنجا جای اندازه نیست. پس آینه های گوناگونی هست و او برای همه آینه ها با همه اسماء جلوه کرد. منتهی این آینه کوچک به اندازه خودش حق را نشان می دهد. از باب تشبیه معقول به محسوس می شد گفت این آفتاب که طلوع کرده برای همه می تابد و نیم رخ نمی تابد. این آفتاب در برابر آینه ها تمام خودش را نشان می دهد، ولی آینه کوچک به اندازه خودش شعاع آفتاب را نشان می دهد. اینجا است که می گویند آب دریا را اگر نتوان کشید... اینجا هر کس خدا را به اندازه خودش می شناسد. منطقه ممنوعه حراست شده دو منطقه است: مقام ذات و مقام اکتناه صفات. درباره این دو مقام فقط می فهمیم که نمی فهمیم فقط مشاهده می کنیم که راهمان نمی دهند. اول این مطلب باید به درسی تبیین شود، بعد با وجه الله و فیض الله و فیض مستفیض کار داریم. با فیض اقدس کار داریم، با فیض مقدس کار داریم. اینجا می شود انا وجه الله و امثال ذالک. تا «سر رود به سر برو تا پا رود به پا برو»، اینجا نه محذور عقلی دارد و نه محذور نقلی.

بخش پایانی عرض من این است که همان طور که منطبق بهترین ابزار برای فلسفه است، فلسفه هم با استمداد از مبانی عرفانی بهترین ابزار برای تبیین عرفان است، البته نه فلسفه مشاء، بلکه فلسفه متعالیه. همان طور که عرفان حکمت متعالیه را شکوفا کرد، حکمت متعالیه هم می تواند ترجمان خوبی برای عرفان باشد. البته با استمداد از مبانی عرفانی باید تشکیک را ببریم در مقام فیض حق.

پس اول مرزها را در سه فصل جدا می کنیم: فصل اول، منطقه ممنوعه است (مقام ذات). فصل دوم، منطقه ممنوعه است (اکتناه صفات) ماییم و فصل سوم که مطابق حکمت متعالیه طرح بحث می کنیم؛ اگر وحدت وجود شد مال فیلسوف است، اگر وحدت شهود شد مال عارف است. این خطوط کلی را انسان می تواند ارزیابی کند.

منتها يك لجنه‌ای چند بار از اول تا آخر توحيد مرحوم صدوق را ارزیابی و صفات ذات را از هم جدا کند. رؤیت را جدا کند. ابو بصیر کور است. مرحوم صدوق نقل می‌کند، ابو بصیر کور خدمت امام صادق (ع) نشسته بود عرض کرد خدا را در روز قیامت می‌بینند فرمود قبل از قیامت هم می‌بینند. مگر الان خدا را نمی‌بینند عرض کرد همین را نقل کنم فرمودند نه، مجاز نیستی نقل کنی، اگر این را نقل کنی یا همین ظاهر را می‌فهمند و خودشان به زحمت می‌افتند و یا ما را تکذیب می‌کنند باز هم به زحمت می‌افتند. آری اگر اهلی دیدی نقل آن اشکال ندارد. مرحوم صدوق در بحث رؤیت کتاب توحيد می‌فرماید اخبار رؤیت «کُلُّهَا عِنْدِي صَحِيحَةٌ» ولی من از ترس این را نقل نمی‌کنم. صدوق محدث می‌گوید.

بنابراین، انس کافی مکرر در مکرر با توحيد صدوق لازم است. رجوع به نهج البلاغه است. همان طور که فرمودند مناجات شعبانیه و ارزیابی است. دسته‌بندی لازم است. منطقه ممنوعه و حراست دانسته شدن لازم است. در باب فیض اقدس مقدس بحث کردن لازم است. در باب وجه‌الله مثل قرآن حرف زدن لازم است در هیچ جای قرآن شما نمی‌بینید خدا را استثنا کند، می‌گوید همه چیز از بین رفتنی است الا خدا. الا وجه‌الله. اصلاً او فوق بحث است، هیچ جا ندارد همه چیز از بین می‌رود و فقط خدا می‌ماند. او اصلاً فوق بحث است. هیچ جای قرآن ندارد که خدا فانی است.